

افغانستان آزاد – آزاد افغانستان

AA-AA

چو کشور نباشد تن من مباد بدین بوم و بر زنده یک تن مباد
همه سر به سر تن به کشتن دهیم از آن به که کشور به دشمن دهیم

www.afgazad.com

afgazad@gmail.com

Iran's M.

آئینه ایران

داکتر محمد قراگوزلو

۱۸ دسمبر ۲۰۲۲



۶. از تراژدی گوادالوپ تا ترمیم سردخانه اموات اصلاح طلب!

پ. پاسخ کاپیتالیستی به بحران جاری!

درآمد! منطق بازار آزاد

هدف اصلی قسمت‌های مختلف بخش ششم سلسله مقالات "شکوه خیزش جویندگان شادی" ارزیابی وضع کنونی طیف-هائی از اپوزیسیون راست است. طیف‌هائی که "می‌توانند" بخشی از آلترناتیو شرایط کنونی و یا موثر در تحولات جاری باشند. طیف‌هائی اعم از خط رژیم چنچی سلطنت طلب/ تورنتو- واشنگتن – هالیفکس و اصلاح طلبان رانده یا هنوز مانده! گسترش دامنه فعالیت اصلاح طلبان در خارج از کشور تا حد هژمون شدن در اکسیون‌ها و اتحاد بخشی از آنان با جمهوری‌خواهان و سلطنت طلبان تنها حجت این سیاه بر سفید نویسی نیست! در داخل نیز ملاقات اخیر سران جریان‌های مختلف اصلاح طلب از جمله بهزاد نبوی و عباس عبدی و معصومه ابتکار و کرباسچی و مرعشی با دبیر شورای عالی امنیت ملی به اندازه کافی قابل تأمل است. نگاه من به جریان اصلاح طلبان مستقل از طیف گسترده این جماعت به طور مشخص متمرکز بر این مؤلفه است که در نهایت فرق چندانی میان بهزاد نبوی و دوست و معاون قدیمی او یعنی محسن سازگارا وجود ندارد. گیرم اولی مخالف "براندازی" باشد و دومی در "مدیریت گذار" موافق آن. قدر مسلم این است که همه خطوط این طیف از اقتصاد نئولیبرالی بازار آزاد و خصوصی سازی و پارلمانتاریسم و سنت زدائی از مذهب و نسبیت فرهنگی دفاع می‌کنند و مجموعاً در شمار دشمنان خونی طبقه کارگر به شمار می‌روند. در همین راستا هیچ تفاوتی میان خانم‌ها ابتکار و علی‌نژاد و عبادی وجود ندارد. هر چند یکی در جوانی از دیوار سفارت امریکا بالا رفته باشد یا سخنگوی صعود کنندگان از دیوار بوده باشد و دیگری از در کاخ سفید و الیزه تو رفته باشد. ابتداء و انتهای هر دو روایت یکسان است. چه فرقی است میان عباس عبدی که مدافع پر و پا قرص خصوصی سازی حتا در کل صنایع نفت و گاز است و از تز مهمل "دولت رانتخوار نفتی" کاتوزیان- ت. فریدمن دفاع می‌کند و رضا پهلوی و شهریار آهی و سایر نئولیبرال‌ها؟ می‌خواهید نویسنده را به "اکنونیسم" متهم کنید؟ بفرمائید. مهم نیست. اما لطفاً جواب دهید چه فرقی است میان سیاست‌های اصلی اقتصادی طبقه بورژوازی حاکم در ایران (اعم از اصولگرایان و اصلاح طلبان) با طیف‌های راست برانداز خارج کشور. از فاشیست‌های فرشگرد گرفته تا دشمنان‌شان در سازمان

مجاهدین خلق ایران و شورای ملی مقاومت با تأکید بر بند ۸ از "طرح ده ماده‌ئی مریم رجوی در رابطه با ایران فردا": «عدالت و فرصت‌های برابر در اشتغال و در کسب و کار و بازار آزاد برای تمام مردم ایران...» یک نفر و فقط یک نفر من را توجیه کند که چگونه می‌شود با وجود "بازار آزاد" از "عدالت" سخن گفت؟ بله البته در اقتصاد بازار آزاد فرصت‌های خرید در تمام فروشگاه‌های بزرگ و کوچک برای "تمام مردم برابر" و آزاد است اما این "برابری" فقط و فقط تا دم در فروشگاه و صندوق پرداخت پول دوام دارد. بله! بله! این قدر می‌فهمم که من نویسنده یک لاقبا بعد از چهل و پنج سال کار می‌توانم به اتفاق مثلاً علی اکبر ولایتی یا عبدالله جاسبی یا علی پروین یا شهاب حسینی یا سردار قالیباف یا صادق محصولی یا اسحاق جهانگیری و امثالهم به یک نمایشگاه خرید و فروش اتومبیل در اندرزگو بروم و "برادران" یادشده به اعتبار صفرهای بی‌شمار حساب خود هر چند تا مازراتی و بنز که خواستند بخرند و من پول پرداخت ارزان‌ترین ماشین که سهل است – حتا یک دوچرخه – را نیز نداشته باشم! این منطق بازار آزاد است!

در آینده اگر فرصتی دست داد به زمینه‌های شکل‌بندی خیزش جاری و تبیین طبقاتی نیروهای درگیر و دخیل نیز خواهم پرداخت. همچنین بررسی "وضع حال دولت" در اولویت این مجموعه قرار دارد. نویسنده طی دو دهه گذشته نیز هر گاه فرصتی دست داده به بررسی این مهم – که ترمی برگرفته از ادبیات لندن است- پرداخته. جنبش کارگری سوسیالیستی نمی‌تواند بدون شناخت دقیق از وضع حال دولت به ستراتیژی سیاسی مناسب دست یابد و پیش برود. تدقیق وضع دولت به عنوان ابزار سرکوب طبقه حاکم همواره مورد توجه سوسیالیست‌های ارتدوکس بوده است. هیچ جنبشی بدون آگاهی کامل از رویکردها و شگردها و ستراتیژی‌های دولت حاکم نمی‌تواند موانع پیش روی را از میان بردارد. کمالین که در متن کسب قدرت سیاسی بدون شناخت رقیبان ریز و درشت کنونی و نحوه برخورد و ائتلاف یا اتحاد با آنان نمی‌توان به اهداف مورد نظر رسید. در قسمت "پ" از بخش ششم این مجموعه به بررسی جریان اصلاح طلبان خم شده‌ام. بدیهی است که گستره گسترده این مؤلفه در یک مقاله نمی‌گنجد. در نتیجه تعجب نکنید که شاخه‌هایی از این بحث ناگفته بماند. مثلاً: بررسی نقش "دفتر تحکیم وحدت" در انحراف و دولتی سازی جنبش دانشجویی یا ارزیابی جریان ناکام "یک میلیون امضا" در جنبش زنان. نیز جایگاه بشدت ارتجاعی "خانه کارگر" در سرکوب جنبش کارگری. همچنین نقش روزنامه‌های حزبی و نهادهای مدنی در لیبرالیزه کردن جنبش‌های اجتماعی. پایه‌های طبقاتی جنبش دوم خرداد- جوزا- در متن تعلیق تحولات رادیکال. عوارض مخرب دوران پسافروپاشی دیوار در ارتقای جایگاه چپ لیبرال و دموکرات و پسامارکسیست و فرانکفورتی و فلکسودوکس و مارکسیسم آکادمیک غیرانقلابی و کینزین‌های سوسیال دموکرات و راه سومی‌های گیدنز و غیره در مسیر تشویش گرایش‌های سوسیالیستی انقلابی ارتدوکس و از این قبیل! خواننده نازنین باید به این نکته مورد نظر نویسنده دقیق شود که وقتی صحبت از نقد جریان اصلاحات و اصلاح طلبان به میان می‌آورد منظورم کل طیف‌های اصلاح طلب درون حکومتی، رانده و مانده از قدرت سیاسی و البته طرفدار براندازی (مثلاً سازگارا و گنجی و کدیور و...) است. به یک مفهوم من جریان‌هایی را مد نظر دارم که در اقتصاد طرفدار برنامه نئولیبرالی "بازار آزاد" و "خصوصی سازی" – گیرم از نوع "خوش خیم" آن – هستند. در عرصه سیاست پروژه دموکراتیزاسیون سبک کار هانتینگتونی و پارلمانتاریسم را دنبال می‌کنند و در زمینه فرهنگ و مذهب نیز با اختلاف برخی از این طیف سکولار شده‌اند، بعضی مدافع ولایت فقیه مشروط و مشورتی هستند، برخی "مشکل کشور" را فقط "نظارت استصوابی" شورای نگهبان و شکل "بد" حکمرانی می‌دانند و بعضی نیز مطلقاً در سیاست نهادهای امپریالیستی ذوب شده‌اند و در دفتر پرزیدنت بوش و مؤسسه کیتو- فریدمن و کاخ الیزه و کنفرانس هالیفکس و مشابه از اعماق قلب برای تشدید تحریم و اعلام منطقه پرواز ممنوع و بمباران لحظه شماری می‌کنند! در این میان موج سواران حرفه‌ئی اصلاح طلب نیز وجود دارند که مانند محمد خاتمی هم طرفدار "شعار زیبای" «زن/ زندگی/ آزادی» هستند و

هم هنگام تحریم انتخابات رأی دادن پنهانی در بخش‌های دورافتاده را دوست دارند تا مبدا کرکره بنیاد باران پائین کشیده شود! در هر صورت کل این طیف در سه محور مشترک هستند: بازار آزاد/ پارلمان و انتخابات رقابتی میان خودی‌ها/ نسبیت فرهنگی و مدرن سازی مشروط مذهب!

یازدهم. اصلاح‌طلبان خاموش با اتاق فکرهای روشن!

در بخش‌های پیشین به تفصیل استدلال کردم که جمهوری اسلامی پاسخ کاپیتالیستی به بحران کاپیتالیسم ایران بود. بیماری را تصور کنید که روی تخت ولو شده است و متعاقب خستگی روی شانه خود جا به جا می‌شود. این خصلت عمومی شیوه اجتماعی تولید سرمایه‌داری است که بحران را حل نمی‌کند. جا به جا می‌کند. سیکلیک یا ساختاری. بحران دهه پنجاه بعد از شکل‌بندی نهایی مناسبات تولید بورژوازی در ایران به وقوع پیوست. شاید از یک منظر بتوان آغاز این برهه را به کودتای ۲۸ مرداد- اسد- و یا اصلاحات ارضی کندی - امینی (انقلاب سفید شاه و ملت ۱۳۴۱) منگنه زد. با این حال اوج این بحران طی سال‌های ۵۶ و ۵۷ به پر و پای اقتصاد سیاسی سرمایه‌داری ایران تنید و نسخه حکومت را پیچید. روند مطلوب انقلاب ضد سلطنتی می‌توانست این بحران را مهار کند. اگر چپ خلقی به قدرت می‌رسید. پنج سال پیش از شروع بحران و درهم شکستن ساختارهای دولت شاه التیام بحران - گیرم موقت- و حفظ چهارچوب کلی و تشریفاتی حکمرانی پهلوی نیز ممکن بود. اگر سوسیال دموکرات‌های میانه و لیبرال‌های مصدقی همچون صدیقی در یک شرایط غیر ملتهب و غیر انقلابی (مثلاً سال ۱۳۵۲) دولت را تحویل می‌گرفتند و دست به اصلاحات می‌زدند. در این‌صورت بحران اقتصاد سیاسی بورژوازی ایران برای یک دوره پیش بینی ناپذیر تعدیل و دست‌کم جا به جا می‌شد. در چنان وضعیت فرضی احتمال وقوع انقلاب و سقوط رژیم پهلوی به حداقل ممکن می‌رسید. سرمایه‌داری پس از تحمل چند ضربه شدید انقلابی و به ویژه متعاقب انقلاب‌های اکتوبر و چین و کوبا به تجربه شیوه بازسازی و نحوه انتقال بحران و مقابله با کمونیسم دست یافته است. به اعتبار همین فرضیه ای. اچ. کار است که معتقدم ضرورت و ماهیت اصلاحات به محض شروع افزایش شگفتناک درآمدهای نفتی از یک سو وابسته به ایجاد توازن معنادار اقتصادی و توسعه منابع حقیقی و ارتقای سطح زندگی کارگران و خرده بورژوازی میانه و تحتانی بود و از سوی دیگر منوط به اتخاذ چند برنامه فوری حیاتی بود از جمله: تحدید قطعی قدرت فاسد شاه و دربار با تأکید بر انحلال ساواک و حزب رستاخیز و محدودیت خریدهای سنگین تسلیحاتی ارتش و تجدید ساختار نظامی و امنیتی حکومت و تعدیل رابطه با امپریالیسم امریکا و اصلاح سیاست‌های منطقه‌ای به ویژه دست برداشتن از خصومت با دولت‌های ضدصهیونیستی و کنار کشیدن از حمایت چاکرمنشانه از اسرائیل و عدم دخالت در سرکوب جنبش‌های آزادی‌خواه در منطقه (ظفار و فلسطین و یمن) و نهادینه سازی آزادی‌های سیاسی فردی و اجتماعی و مهار هیستری کمونیسم ستیزی. درآمدهای سرشار نفتی اما شاه مغرور خودمحور "ما خودمان بهتر می‌دانیم" متوهم‌تر از همیشه را به سراشیبی سقوط نزدیک‌تر کرد. او که خود را عقل کل می‌دانست هفت سال- فقط ۷ سال- دیر جنبید! علاوه بر این "خود سایه خداینداری" ساختارهای رژیم شاه نیز به گونه‌ای شکل بسته بود که نمی‌توانست به بحران سرمایه‌داری ایران پاسخ سرمایه‌دارانه بدهد. دو بخش الف و ب این سلسله مقالات و چندین مصاحبه و مقاله و کتاب نویسنده به تبیین این مسأله اختصاص یافته است. جمهوری اسلامی اما مدت کوتاهی پس از استقرار و تثبیت سیاسی و نظامی دست به کار شد تا همچون نماینده فی‌الحال "مطلوب" سرمایه‌داری ایران - و نه سرمایه‌داران ایران- لکنت شاه را سلیس کند و سد بحران را بشکند. در واقع از همان ابتدای دهه شصت جمهوری اسلامی نه نماینده بورژواها بلکه نماینده طبقه بورژوازی جدید بوده است و وظیفه تاریخی "انباشت سرمایه" را پیش برده است. گیرم با فراز و نشیب. هیچ درجه‌ای از اختلال در نظام انباشت سرمایه و هیچ درجه‌ای از اخلاص سیاسی نمی‌تواند نظام حاکم را به عنوان حکومت "نامتعارف" بورژوازی ایران جا

بزنند. استبداد سیاسی و خرید و فروش ارزان نیروی کار همان دو مؤلفه ای است که به تار و پود بورژوازی ایران تنیده است و شکل حکمرانی و ایدئولوژیک آن – اعم از سکولار و جمهوریخواه و مجاهد خلق و "گذار" و الیزه و هالیفکس و "لیبرال" (پدیده‌ای نایاب در تاریخ ایران) – تغییری در ساختار اصلی آن ایجاد نمی‌کند. کافی است به این نکته ساده توجه کنید که بورژوازی کنونی و حاکم در پاسخ به بحران کاپیتالیستی ایران نعل به نعل توصیه‌ها و برنامه‌های تروئیکا و برتون وودز را به کار بسته و اندک مظاهر بازمانده از "دولت رفاه" را نیز سال به سال متلاشی کرده است. اگرچه بسترهای شکل‌بندی نئولیبرالیزاسیون اقتصاد سیاسی ایران در دهه شصت و با دولت میرحسین موسوی آب بندی شده است اما به هر حال این تعرض گسترده از زمان ریاست جمهوری رفسنجانی شروع شد و تا کنون ادامه دارد. سال ۱۳۶۸ مبدا واقعی این تحولات اقتصادی سیاسی است. دو سیاست بنیادی **قتل عام کلیه مخالفان چپ و ترقی‌خواه زندانی، ساقط کردن تمام شوراها و تشکلهای کارگری به همراه تعیین تکلیف جنگ با عراق و رهبری جدید و تغییر در قانون اساسی و تمرکز قدرت در دو بخش رهبری و ریاست جمهوری** محورهای اصلی این تغییرات اساسی بود. جامعه خاموش شد تا برنامه‌های نئولیبرالی رفسنجانی روشن شود. و شد. خلاف تبلیغات رسانه‌ها و اتاق های فکر اصلاح طلبان نقش اصلی و به عبارت دیگر مهم‌ترین نقش تعیین کننده در تحولات بعد از انقلاب بهمن - دلو - و فجایع دهه شصت را رفسنجانی و خط امامی‌ها (اصلاح طلبان کنونی) ایفا کردند. **این ادعای نویسنده به معنای نادیده گرفتن مسئولیت‌های محافظه‌کاران در این برهه و دوره‌های بعدی نیست. مطلقاً نیست.** با این حال معمار تثبیت حکومت و قوام گرفتن سیاست‌های سرمایه‌دارانه حاکمیت طی ۱۶ سال نخست انقلاب تا سال ۷۶ موسوی- رفسنجانی و در ادامه تیم اصلاح طلبان بعدی بوده اند. سیاستی که تا کنون نیز ادامه یافته و مرگ رفسنجانی و "اوت" شدن خاتمی و روحانی کمترین تاثیری در تغییر آنها نداشته است. حمله به شوراهای کارگری بعد از انقلاب با طراحی و عملیات ویژه سه تن از چماق به دستان وقت رفسنجانی آغاز شد و به فرجام رسید. به ترتیب قد آقایان علی ربیعی و محمد کمالی و محبوب و البته با همراهی سرحدی زاده و خانم جلودارزاده! رفسنجانی ابتداء رفتار و کار بروکراتیک را در وزارت کشور و زیر نظر صباغیان آموخت و به تدریج پخته شد. او قائم مقام و جانشین تام‌الاختیار فرمانده کل قواء در طول ۸ سال جنگ با عراق بود. استمرار جنگ نمی‌توانست بدون نظر او صورت گرفته باشد. رفسنجانی طراح و معمار اصلی ساقط کردن دولت‌های بازرگان و بنی صدر بود. او دو دوره ظاهراً رئیس مجلس شورای اسلامی بود اما کیست نداند که او در واقع رهبر در سایه بود. رفسنجانی همچنین شاه کلید رسوائی "کنترآگیت" و مذاکره با مک فارلین نیز به شمار می‌رود. خواننده باید توجه داشته باشد که ما در اینجا "پشت مرده غیبت نمی‌کنیم!" گرایش به سرمایه‌داری غرب در حکومت یک جریان زنده و پویا است که براحتی جا عوض می‌کند و جا خالی می‌دهد و آلترناتیو می‌سازد. کمتر کسی تصور می‌کرد که روزی روزگاری رفسنجانی پرچم خاتمی را سر در خانه خود آویزان کند. و یا خاتمی پشت ناطق نوری بایستد. و یا فائزه خانم و تاجزاده و بخش وسیعی از اصلاح طلبان از ریاست جمهوری علی لاریجانی دفاع کنند. در طول ریاست رفسنجانی بر مجلس (۸ سال) تمام وزراء با نظر او تعیین می‌شدند. مضاف به این که مصادر اصلی قدرت اقتصادی و سیاسی و قضائی نیز همه و همه در اختیار دوستان و فرمانبرداران او بود. دادستانی‌ها در اختیار **آیت‌الله موسوی خوینی‌ها و آیت‌الله موسوی اردبیلی و آیت‌الله صائمی** و امثال موسوی تبریزی بود. ظاهراً به نظر می‌رسید که این افراد گرد شده در "مجمع روحانیون" با گروه جامعه روحانیت" مرزبندی دارند. اما سیر حوادث سران این دو طیف را بر محور تمکین به سرمایه‌داری غرب به هم نزدیک و نزدیکتر کرد. هم موسسین وزارت اطلاعات و هم مسؤولان بخش‌های حساس آن اصلاح طلبانی همچون **خسرو تهرانی و مرتضی الویری و سعید جباریان** (قائم مقام و جانشین وزیر و معاون امنیت از سال ۱۳۶۳ تا ۱۳۶۸ یعنی پایان قتل عام زندانیان سیاسی/ فرد گزینش کننده سعید

امامی) و عباس عبدی (جانشین معاون امنیت: حجاریان) و سرمدی و فرهاد مصباحی و محمد شریعتمداری و محمد رضا تاجیک (مدرس و مدیر کل آموزشی) و ابراهیم اصغرزاده (مسئول روابط عمومی) و علی ربیعی (معاون حقوقی) محمد نعیمی پور و محسن امین زاده و علی جنتی و حسام‌الدین آشنا و.... همه و همه اصلاح طلب بودند و یا شدند. راستی تا کنون هیچ خبرنگاری از سعید حجاریان پرسیده است که دلیل آنهمه اصرار و ابرام وی برای در اختیار گرفتن تقی شهرام از لاجوردی چه بود؟ (در افزوده: ممکن است دوستی مدعی شود که آدم‌ها تغییر رویه می‌دهند و عوض می‌شوند. بله البته! جمله نغز و حکیمانه‌ای است. کمالین که بسیاری از همین افراد مخوف امنیتی پیش از انقلاب در محافل کوچک چریکی مانند ابوذر و غیره فعال بودند و اکنون جملگی سمپات هایک و پوپر شده‌اند و لویاتان را از حفظ هستند. کسی چه می‌داند. آیشمن هم شاید تغییر عقیده می‌داد و عوض می‌شد و از فاشیسم به لیبرالیسم می‌گرایید!) من نه علاقه‌ای به "افشاگری" دارم نه روزنامه‌نگار هستم و نه اشتیاقی به شرح گذشته افراد نامبرده در خود می‌بینم. تا آنجا هم که ممکن باشد – و در غالب مقالات من منعکس است- می‌کوشم از افراد حقیقی نام ببرم. اما می‌خواهم تاکید کنم که در حساس‌ترین برهه تاریخ این کشور (۱۳۶۰ – ۱۳۶۸) نخست وزیری و ریاست و معاون اولی مجلس و وزارت صنایع و وزارت ارشاد و علوم و کشور و اطلاعات در اختیار میرحسین موسوی و رفسنجانی و کروبی و آیت‌الله بیات زنجانی و امثال بهزاد نبوی و سازگارا (مهندس ایجاد سپاه و عضو کنونی "شورای مدیریت گذار") و محمد خاتمی و معین و محتشمی پور و ری شهری بود. همه نامبردگان به شدت از سوی رهبری وقت نظام نیز پشتیبانی می‌شدند. اما چه کردند؟ این که اصلاح طلبان متخصص جنگ روانی و اطلاعاتی هستند از همین پشتوانه سال‌ها کار تشکیلاتی اطلاعاتی امنیتی ناشی می‌شود. به یاد بیاوریم سخنرانی سه دقیقه‌ای رفسنجانی را که از موضع رئیس جمهوری جدید در مجلس مشغول معرفی علی فلاحیان به منظور کسب رأی اعتماد بود. به یاد بیاوریم پس از پخش "اعترافات" عزت سبحانی در برنامه "هویت" او چگونه شاد و شنگول شلنگ تخته می‌زد. به یاد بیاوریم که او با چه تبختر و اعتماد به نفس و اتوریته ای رهبری دوم را برگزید. در صفحه به صفحه خاطرات مکتوب رفسنجانی از جزئی‌ترین رخنمودهای کشور یاد شده است به جز جریان کشتار شهریور و مهر ۶۷. چرا؟ بلاهت محض است اگر کسی تصور کند که رفسنجانی از این فاجعه بی خبر یا با آن مخالف بوده. به ویژه آن که در این برهه او فرمانده کل قوا نیز بود. دلیل تأکید فراوان من و خم شدن مکرر روی جریان اصلاحات این است که با وجود عبور "خیزش مردم بی لبخند" از هر دو قطب اصلی حکومت _ یعنی اصلاح طلبان و اصولگراها - اما نباید خیز آینده جریان اصلاح طلب را دستکم گرفت. گرچه سیر اصلی و واقعی تحولات در داخل کشور رقم می‌خورد اما یک لحظه تأمل کنید که چگونه اصلاح طلبان رنگارنگ کل فضای سیاسی خارج از کشور را قرق کرده‌اند. بدون چشمک ایشان از جمله خانم حقیقت جو و جناب سازگارا و دوستان‌شان حتا دعوت‌نامه‌های برخی از دانشگاه‌های آمریکایی و اروپایی برای استادان ایرانی مخالف این جماعت منتفی می‌شود. این ادعا را با مدرک مستند می‌توانم ثابت کنم. با "چپ" لیبرال و دموکرات و کینزی کاری ندارم اما شما به ندرت هم نمی‌توانید یک استاد تمام مارکسیست ارتدوکس با تمایل ضدامپریالیسم امریکا و ضد ناتو نشان دهید که بیش از یک یا حداکثر دو ترم در دانشگاه‌های امریکا و اروپا کار کرده باشد. این یک یا دو ترم هم اتفاقی و عبور شانسی از فیلتر اصلاح طلبان بوده است. اصلاح طلبان تا آنجا در نهادهای امپریالیستی و دانشگاه‌های غربی نفوذ دارند که براحتی می‌توانند دعوت‌نامه و قرارداد یک استاد مارکسیست ضدامریکائی ایرانی را فسخ و بی اعتبار کنند. شما ببینید بورسیه دکترای این دانشگاه‌ها به فرزندان چه کسانی تعلق گرفته است. جناب مهاجرانی! "استاد" سروش! علاوه بر اینها چپ ایران از جهنم دهه ۶۰ بیرون می‌آید و سران چاق و چله اصلاح طلب از بهشت همین دوره. آنان با وجودی که ظاهراً قدم به قدم از قدرت رانده شده‌اند اما از اتاقهای فکر بسیار قوی و بازوهای رسانه‌ای و

پول و سرمایه فراوان برخوردار هستند. انعطاف پذیری این جماعت فوق العاده است. حمایت محمد خاتمی از "شعار زیبای زن/ زندگی آزادی" اتفاقی نیست. اصلاً اتفاقی نیست! چند نفر از چپ‌های ما می‌توانند درباره مارکوزه و آورنو و هابرماس و والرش‌تاین و رورتی و ویتگنشتاین و بنیامین و دلوز و دریدا و لئوتار و در دفاع از مارکسیسم ارتدوکس ده دقیقه با محمد رضا تاجیک (دو دهه مدیر کل آموزشی وزارت اطلاعات) و همکار او محمود سریع‌القلم بحثی را پیش ببرند و مغلوب نشوند؟ شهریار زرشناس حزب‌اللهی از بسیاری از چپ‌های ما بهتر نئولیبرالیسم را می‌شناسد و راه و بیراه آن را "نقد" می‌کند. نقش همین دانشجویان جغله "عدالتخواه بسیجی" در زدن مخ بچه‌های هفت تپه را دستکم نگیرید. امثال موسا غنی نژاد و صادق زیباکلام فقط باد شده‌اند و هیچ نیستند. شارژ شده‌های بیرون از این جریان مانند عباس میلانی با یک تلنگر ناصر زرافشان پنجر شدند چه رسد به مریدان‌شان!

می‌خواهم تاکید کنم با وجودی که به نظر می‌رسد خیزش اعتراضی مردم بی‌لبخند از سال ۱۳۹۶ به قلب اصلاح طلبان شلیک کرده و از جسد تشکیلات نیمه جان آنان گذشته اما مغزشان کماکان زنده و فعال است. هم در داخل کشور و هم خارج. بخشی از این جماعت "برانداز" شده و بخش دیگر ادای "انقلابیگری" در می‌آورند. اما "رادیکال‌ترین" اصلاح طلب چیزی است در مایه‌های فائزهی رفسنجانی و تاجزاده و نوریزاد! (مهدی خزعلی رفیق فابریک سعید امامی را کجا جای دهیم؟) نباید اینقدر خام بود و تصور کرد چون در سه خیزش اخیر هیچ خبری از سمپاتی حداقلی مردم زحمتکش به اصلاح طلبان وجود نداشته است پس این جریان کلاً منقضی شده است. چنین نیست! این جماعت با استفاده از امکانات فراوان مادی و تبلیغاتی که از قبل حکومت به ارث برده‌اند و حمایت دولت‌های امپریالیستی امریکا و اروپا می‌توانند در شرایطی خاص و درست سر بزن‌گاه وارد عمل شوند و انقلاب ضدسرمایه‌داری را "های جک" کنند. تاکید مکرر نویسنده بر مطالعه و تعمق در حوادث سه ماه منتهی به انقلاب بهمن ۵۷ از همین رو است. به یاد داشته باشیم که جریان ملی اسلامی در همان مدت کوتاه توانست سوار انقلاب ضدسلطنتی شود و سایر نیروهای چپ و رادیکال و دموکرات را پس بزند. برخلاف تصور و تصویر عوامانه‌ی که اینجا و آنجا مصور می‌شود اصلاح طلبان از سوی جناح رقیب خود به طور کلی از صحنه‌ی سیاسی و اقتصادی و فرهنگی ایران حذف نشده‌اند. از تکرار این نکته خسته نمی‌شوم که چپ سوسیالیست ایران از درون جهنم دهه‌ی شصت به تدریج خود را بازسازی می‌کند و بخش قابل توجهی از اعضای مفید و موثرش کیلومترها آن‌سوتر در قاره‌های دور در تبعید هستند و نمی‌توانند مستقیماً و به طور مادی و واقعی با کارگران و زحمتکشان ارتباط داشته باشند. کارگران ایران اگرچه به لحاظ آگاهی طبقاتی و قدرت سازمانیابی و تشکل‌پذیری با کارگران مطلع انقلاب بهمن ۵۷ از اساس فرق دارند اما این تصور هم که با توئیتر و تلگرام و واتس-آپ و فیسبوک و چند وبسایت و تلویزیون – آنهم در رقابت نابرابر با رسانه‌های تشکیلاتی قدرتمند پروغرب و پروسعودی متمایل به اصلاح طلبان و سلطنت طلبان- می‌توان تشکیلات زد و اپوزیسیون بالفعل شد از بیخ خام است. حالا ماهیت "تشکل"های مطلقاً قلابی و جعلی تحت عناوین پر طمطراق "کمیته‌های محلات" و "جوانان محلات" و شعارهای وارداتی مهمل از قبیل "ما مرد جنگیم/ جنگ تا بجنگیم" و "از کوردستان تا تهران جانم فدای ایران" و "از زاهدان تا تهران جانم فدای ایران" و "کوردستان – زاهدان چشم و چراغ ایران" بماند تا بعد! از چند و چون رسانه که بگذریم همین حضور مادی اصلاح طلبان و لیبرال‌ها و پیاده نظام حقوق بشری‌ها و مدنی‌چی‌ها و وکلای نوبلی و کیتوئی عاشق تحریم و دخالت بشزدوستانه و خاطرخواه پرچم امریکا (تهران ۹ آذر ۱۴۰۱ درست مانند ۲۸ مرداد ۱۳۳۲) در داخل یک امتیاز بزرگ برای این جریان است. این ادعای درست که جهت‌گیری سیاسی و مطالباتی خیزش جاری – با وجود همه نوسانات و دخالت آشکار و سمی جریان‌های راست- ترقی‌خواهانه و در مواقعی چپ است به هیچ‌وجه موید این تصویر آرمانی نیست که تا به انتها نیز چپ خواهد ماند! مگر مطالبات و روند انقلاب بهمن ۵۷ راست بود؟ اما نه

مگر راست سوار آن شد! سوسیالیست‌ها با زندانی شدن این یا آن فعال سیاسی مخالف هستند. می‌خواهد زندانبان دیروز آنان باشد یا ژورنالیست دوم روزنامه کیهان و معاون وزیر کشور و فلان فعال حقوق بشری عمیقاً ضد کمونیست! اما دوستانی که به مبانی نظری تزه‌های "فکشنالیسم" آشنا هستند به تناقض‌های درونی بورژوازی حاکم واقف اند. گذشته از گرایش ارتجاعی و ضدسوسیالیستی مهدی بازرگان باید گفت – و پذیرفت – که امثال بهزاد نبوی و عباس عبدی و جلائی پور به یک تارموی همان لیبرالیسم صاف عزت سحابی و سوسیال دموکراسی سنتر پیمان و سامی و حاج سیدجوادها نمی‌ارزند. یک لحظه چشمان‌تان را ببندید و شکارچی رفیق مان سعید سلطانپور و قاتل ۵۹ مبارز مهابادی (نبوی و سازگارا و تهرانی- جلائی پور) و همه‌کاره‌های وزارت اطلاعات – از حجاریان و عبدی گرفته تا تاجیک- را با رهبران نهضت آزادی مقایسه کنید. این رهبران هر چه بودند پلیس سیاسی که نبودند. باهوده است که حجاریان و عبدی و نبوی معترضان دی ۹۶ را تا حد یک جمع پنجاه شصت نفره‌ی "بچه سوسول" تقلیل دادند. با هوده است که آنان در برابر صدها مورد کشتار در آبان ۹۸ جیک نزدند. (دولت روحانی از خودشان بود نه!) منتظر بمانید تا اصلاح طلبان پس از مشاوریه دادن به برادران خود یواش یواش از سوراخ‌های خود خارج شوند و مانند خبرنگار هوچی VOA پرچم آزادی‌خواهی و برابری‌طلبی را از دست معترضان بگیرند و به جای آن پرچم چین و روسیه و ونزوئلا را آتش بزنند و پرچم امریکا را بیفرازند! آنان اوستای این موج سواری هستند! یادتان رفته است که تقریباً ده ماه پیش سعید حجاریان به صراحت گفت: "من با شرق پرستی شدیداً مخالفم." و کسی از ایشان نپرسید "کدام شرق پرستی؟" صحبت‌های سخیف جواد ظریف با سعید لیلانز علیه روسیه خاطرتان هست؟ حتا وزیر خارجه‌ی دولت رئیسی هم که از ابتدای نبرد اوکراین طرفدار صلح بود؟ نبود؟ هنوز هم و با وجود پیوستن به پیمان شانگهای دولت رئیسی برای امضای برجام به این در و آن در می‌زند و این امریکائی‌ها هستند که با درج و طرح شرایط جدید دولت فعلی را "آچمز" کرده‌اند. در ضمن سال ۸۸ هنوز یادمان نرفته است که پیاده نظام اصلاح طلبان علیه "غزه و لبنان" شعار دادند. راستی جناب حجاریان! شما که لقب "تنوریسین اصلاحات" را نیز یدک می‌کشید نظرتان در مورد "غرب پرستی" چیست؟ منظور نویسنده از نفی "غرب پرستی" ابداً و مطلقاً اشاره به ایده‌های پوچ احمد فردید و کتاب پوک جلال آل احمد (غریزه‌گی) نیست. منظور من به وضوح ادغام اقتصاد ایران در سرمایه‌داری غرب است.

پاسخ اصلاح طلبان به بحران جاری پاسخی کاپیتالیستی است. در سطح داخلی اختلاف اصلاح طلبان با محافظه‌کاران بر سر تقسیم مساوی غنائم انقلاب است. نشستن بر سر سفره‌ی انقلاب به اندازه‌ی سهم هر جناح. این همان اعتراف صریح محمدرضا عارف است که فرزندش – مانند فرزند محمد رضا شاه – حامل یک "ژن برتر" به منظور بهره‌گیری بی‌نهایت از ثروت اجتماعی است. اختلاف دیگر اصلاح طلبان با رقیب بر محور نحوه‌ی خصوصی سازی و واگذاری‌ها است. در این مورد با فکت و به نقل از موسوی و زنگنه در مقاله‌ی پیشین به اندازه‌ی کافی نوشتیم. اصلاح طلبان می‌خواهند از غارت سرمایه‌های ملی – آن را خصوصی سازی می‌نامند- سهم متناسب با جایگاهشان در حکومت داشته باشند. گلایه‌ی اصلاح طلبان از جناح مقابل این است که نمی‌شود همه‌ی ثروت کشور به کام شما باشد و همه‌ی قدرت در نیام شما. به قول روحانی "نمی‌شود که پول و قدرت و سایت و اسلحه در دست یک جناح باشد." و آن یکی جناح در بنیاد باران پیپ بکشد و دکارت و لاک و آرنه بخواند! در سطح سیاست خارجی اصلاح طلبان از ذوب شدن در سرمایه‌داری غرب دفاع می‌کنند. اصولگرایان حاکم اما بعد از پیوستن به پیمان شانگهای با خیزش خیابان مواجه شده‌اند و هنوز نتوانسته‌اند دست و پای خود را جمع کنند. به ویژه آنکه سفر رئیس جمهور شی به عربستان و انعقاد قراردادهای ویژه دولت رئیسی را حیرت‌زده کرده است. اندک اختلافاتی هم در خصوص رهبری آینده میان سران دو

جناح دیده می‌شود و البته تفاوت‌هایی در خط مشی منطقه‌ای سپاه قدس و تفویض اختیارات نظامیان سپاه قدس به وزارت خارجه و برخی تمهیدات متوازن هسته‌ای

دوازدهم. بسترهای اصلی بورژوازی جدید در جمهوری اسلامی دوم!

جمهوری اسلامی دوم از سال ۱۳۶۸ و با عروج رفسنجانی در مقام رئیس جمهوری اسلامی شروع شد. خلاصه‌ی مختصات این دوره در سطح جهانی و منطقه‌ای و داخلی چنین است:

۱. در سطح جهانی اتحاد جماهیر شوروی دچار فروپاشی شده و الیگارش‌های پلشت روس پشت یلتسین صف کشیده‌اند.

۲. دولت‌های عضو بلوک شرق نیز مضمحل شده‌اند.

۳. اقتصاد سیاسی چین در سرمایه‌داری غرب ادغام شده است.

۴. جنگ سرد تمام شده و جهان به دوران تباه تک قطبی رسیده است.

۵. بالکانیزاسیون یوگسلاوی به رهبری امریکا و ناتو کلید خورده است.

در افزوده: من بارها و مکرر به خانم پروفسور کارلا دل‌یونته (رئیس دادگاه بین‌المللی جنایتکاران جنگی در لاهه/ و دادستان دادگاه میلوسویچ) گفته و با مدرک مستند از نشریات معتبر امریکائی – از جمله "نیویورک تایمز" – نوشته‌ام که اگر قرار بر تشکیل یک کمیته‌ی حقیقت‌یاب و دادگاه منصفانه برای رسیده‌گی به جنایات جنگی باشد آنگاه مقام‌های ارشد کاخ سفید در کنار خیلی از مدیران سازمان ملل باید به دلیل ارتکاب هزاران مورد جنایت جنگی به ده‌ها بار حبس ابد محکوم شوند. فقط یک نمونه از این مدارک مستند مبتنی بر جنایات جنگی در جریان جنگ بالکان (به ویژه در منطقه‌ی بوسنی) به شکل خرید و فروش دختران و قاچاق آنان در متن تجارت پرسود روسیگری رخ داده است. بیش از پنجاه هزار قتل عمد افراد غیرنظامی در جریان بیست سال اشغال افغانستان صورت گرفته است. (ن. ک به: دو کتاب مستند - داستانی و پرتیراژ (ترجمه/ تحقیق) از همین نویسنده:

"قلبم را در دشت لیلی به خاک بسیار" و "فتح‌نامه‌ی کابل"! از موسسه‌ی انتشاراتی نگاه.

حالا داستان کشتار در ویتنام و بالکان و عراق و سوریه و لیبیا.... بماند که خود حکایت غم‌انگیزی است. اروپا و "جامعه‌ی جهانی" به جای رسیده‌گی به این جنایات – که عاملان آن هنوز در مسند قدرت هستند- از جنایتکاران جدید حمایت می‌کند. این جانیان جدید در امریکا و لهستان و بلژیک و هلند و انگلستان و آلمان و کانادا و.... تسلیح و تجهیز و تشجیع می‌شوند تا بالکانیزاسیون تازه‌نی در روسیه شکل بگیرد. مرکز وقوع جنایات جدید با عاملیت دولت نئوفاشیست زلینسکی، اوکراین است.

۶. آسیای مرکزی و به ویژه کشور مهم تاجیکستان درگیر جنگ‌های داخلی شده است. بنیادگرانی و تروریسم اسلام سیاسی خود را به منطقه‌ی چین رسانده است.

۷. دولت چپ رفرمیست افغانستان هر آینه از سوی اسلام سیاسی – جریان مرتجع مجاهدین - با حمایت امریکا و ناتو و دولت‌های مرتجع منطقه و خشنودی و پشتیبانی دولت ج الف در آستانه‌ی سقوط است.

۸. بازار آزاد و برنامه‌های نئولیبرالی به کعبه‌ی آمال و گفتمان برتر نخبه‌گان بورژوازی – از جمله دولت رفسنجانی – تبدیل شده است.

۹. دولت‌های رفاه و تشکل‌های کارگری متحمل ضربه‌های شدید طبقاتی در کشورهای اصلی سرمایه‌داری شده‌اند. پرچم حمله به طبقه‌ی کارگر جهانی در دستان ریگان و تاجر و یلتسین و دنگ شیائوپینگ است.

۱۰. جنگ ایران و عراق تمام شده است.

۱۱. با حماقت و اشتباه استراتژیک صدام حسین در حمله به کویت نخستین جنگ خلیج شکل بسته و پای نظامی آمریکا به منطقه باز شده است. تحریم عراق و اعلام منطقه‌ی پرواز ممنوع آغاز کشتار مردم بی دفاع و کودکان عراقی است.
۱۲. نهادهای برتون وودز اتخاذ و اجرای برنامه‌های نئولیبرالی را تحقیقاً برای دولت‌های خواهان وام اجباری کرده‌اند.
۱۳. در سطح داخلی علاوه بر حذف قائم مقام رهبری و تعیین رهبری جدید قانون اساسی نیز به ابتکار رفسنجانی تغییر کرده و پست نخست وزیری حذف شده است.
۱۴. اصلاح طلبان امنیتی (خط امامی‌ها) از وزارت اطلاعات به بخش مرکز مطالعات استراتژیک مجمع تشخیص مصلحت و روزنامه‌ی سلام کوچ کرده‌اند.
۱۵. اگرچه سیاست نئولیبرالی تحت عنوان "توسعه اقتصادی" دستور کار اصلی دولت رفسنجانی است اما اصلاح طلبان امنیتی در مرکز پیش گفته زیر نظر موسوی خونی‌ها و سعید جباریان و به پشتوانه‌ی نظریه پردازی حسین بشیریه و محمود سریع القلم وارد فاز "توسعه سیاسی" شده‌اند. منظور و در واقع استراتژی توسعه‌ی سیاسی اصلاح طلبان امنیتی دو وجه دارد. الف: بازار آزاد هایکی- فریدمنی! ب: دموکراتیزاسیون سبک کار هانتینگتونی!
۱۶. برای پیشبرد این استراتژی روزنامه به تدریج جای حزب سیاسی می‌نشیند و مباحث معطوف به "جامعه مدنی" مطرح می‌شود.
۱۷. حل منازعه با آمریکا یک دستور کار جدی برای دولت رفسنجانی است. یک طرف اصلی سفر مک فارلین به تهران و ماجرای "کنترا گیت" و اسکاندال خرید سلاح از اسرائیل و کومک مالی به ضدانقلابیون مورد حمایت آمریکا در نیکاراگوئه همین دولت رفسنجانی و شرکا بود!
۱۸. در همین برهه طرح مادام‌العمر کردن ریاست جمهوری اسلامی رفسنجانی از سوی معاون پارلمانی او در هفته نامه‌ی "بهمن" به سردبیری مسعود بهنود به میان می‌آید و از بالا رد می‌شود.
۱۹. اختلاف در مورد قهر و آشتی با آمریکا و انتخابات مجلس پنجم جناح رفسنجانی (جامعه روحانیت مبارز) را به انشعاب می‌کشد و با تشکیل طیفی از تکنوکرات‌ها و بوروکرات‌ها - از جمله عبدالله نوری و کرباسچی و شوشتری و و چرخش آشکار اصلاح طلبان امنیتی و روحانیون مبارز (موسوی خونی‌ها به عنوان پدر خوانده‌ی این طیف و محمد خاتمی و شرکا) و مجاهدین انقلاب اسلامی به سوی برنامه‌های نئولیبرالی و عمیقاً دست راستی شکاف در حاکمیت در قالب دو جناح به نمایش در می‌آید.
۲۰. اصلاح طلبان امنیتی با حمایت طیف کارگزاران رفسنجانی مراکز جدیدی از قدرت را فتح می‌کنند. دوم خرداد سرفصل این پیشروی‌های بر امواج مطالبات متراکم و معوقه‌ی مردم زحمتکش است. تسخیر مقام ریاست جمهوری (دو دوره با خاتمی) تسخیر اکثریت مطلق کرسی‌های مجلس ششم، پشتوانه‌ی مجمع تشخیص مصلحت نظام به ریاست رفسنجانی، بخش‌های گسترده‌نی از اتاق بازرگانی عسکراولادی و بادامچیان و بازار و موفتله، شورای امنیت ملی حسن روحانی، دانشگاه آزاد اسلامی که رئیس و مدیران آن جمله‌گی عمال رفسنجانی هستند، فتح مجلس خبره‌گان رهبری بعد از مرگ آیت‌الله مشکینی و بهره برداری از مراکز دینی مانند آستان قدس رضوی و.... عملاً باند رفسنجانی را به یک سوی اصلی چانه‌زنی در بالا تبدیل می‌کند.....

طبقه‌ی جدید بورژوازی تکنوکرات بوروکرات ایران از درون این بسترها و مراکز و نهادهای بیرون آمد و با "هوشمندی" برنامه‌ی انباشت سرمایه را به پیش برد.

باری! متعاقب قلع و قمع خشن و خونین دهه‌ی شصت، از سال ۶۸ تا ۸۸ طی بیست سال چند اعتراض در مناطق حاشیه‌نشین و کارخانه‌ها رخ داد که مثل برق سرکوب شد. اما جنبش سبز نتیجه‌ی فعالیت‌های تشکیلاتی رفسنجانی (کارگزاران) و خاتمی (جبهه‌ی مشارکت و مجاهدین انقلاب اسلامی و مجمع روحانیون مبارز) بود. معمار اصلی جنبش سبز اما شخص رفسنجانی بود که از احمدی‌نژاد و حمایت رهبر نظام از وی و دولتش به شدت صدمه خورده بود. این کینه وقتی تشدید شد که احمدی‌نژاد در مناظره با موسوی شمشیر را از رو بست و علاوه بر رفسنجانی به قلع و قمع کل طیف اصلاح طلبان شبه لیبرال و اصلاح طلبان محافظه‌کار و بر عکس (ناطق و لاریجانی و باهنر) پرداخت و در مقابل صدا و سیمای ج الف فرصت تلافی و پاسخ به رفسنجانی نداد. عقده‌ی که در دور دوم انتخابات ۱۳۸۴ و متعاقب حذف معین و کروبی بسته شده بود در آستانه‌ی ۲۳ خرداد ۸۸ بهترین فرصت برای گشودن یافت. بدین ترتیب بود که جنبش سبز شکل گرفت. جنبش سبز اعتراضی به نحوه‌ی حکمرانی و چگونگی "ناعادلانه"ی تقسیم قدرت سیاسی و اندازه‌ی "نادرست" توزیع ثروت در بالا و طیف‌های فوقانی میانه بود. بورژوازی نظامی امنیتی روند انباشت سرمایه را مختل نکرده بود. این طبقه‌ی جدید روند انباشت را از جناح بوروکرات و تکنوکرات حاکمیت – که با رفسنجانی و خاتمی – به اندازه‌ی کافی فربه شده بود به سمت دیگر حکومت چرخانده بود. مضاف به اینکه روند ادغام در اقتصاد سیاسی غرب را نیز مختل کرده بود. درواقع جنبش سبز عصیان و تسویه حساب بورژوازی کهنه‌کار جمهوری اسلامی و متحدانش در خرده بورژوازی فوقانی علیه تغییر روندی بود که نظام حاکم با دولت احمدی‌نژاد از سال ۱۳۸۴ آغاز کرده بود. به محض جدی شدن رادیکالیسم خیابان کل تشکل‌های سبز با تاکتیک‌های ابلهانه‌ی همچون "اسب تروا"ی مهاجرانی و نافرمانی مدنی به شیوه‌ی "اطو زدن در برق طی ساعات پرمصرف و شعار نویسی روی اسکناس" (روش‌های پیشنهادی محسن سازگارا) به خنس خوردند و موتور "گفتمان‌شان" با وجود یک فرد امنیتی و "آکادمیک" به نام محمد رضا تاجیک و فردی متنفذ همچون علی‌رضا بهشتی آب بندی نشده پائین آمد! طرح‌های "استراتژیک" سازگارا (همان استراتژی "پیچیده‌ی" نافرمانی مدنی به شیوه‌ی استفاده از اطو برقی در ساعات پر مصرف!) که در موسسه‌ی سوروس و کتابخانه‌ی پرزیدنت بوش و NED تمرین شده بود از "برج عاج" لولوی سرخرمن نیز پائین افتاد. کار و بار "کلمه‌ی کارگری" با وجود همکاری "چپ"های ساده لوح داخلی نگرفت. انتقال اسانلو برای پرکردن جای خالی یک رهبر کارگری کریزماتیک (چیزی تو مایه‌های لخ و السا) پوچ از آب در آمد. هلیکوپتر وی ابتدا از سوی دوستان نازنین ما در هیات مدیره سندیکای واحد بی ملخ شد و سپس در جای دیگری فرود آمد. حیاط خلوت خانواده‌ی مولتی میلیاردر جهانشاهی! اندک جوانان میلیتانتی که بدون توجه به "استراتژی گران‌سنگ امثال گنجی و سروش و ع. بازرگان و حقیقت‌جو" درگیر نبرد خیابانی بودند روزهای ۵ و ۶ دی ۸۸ همین‌که سرشان را بالا گرفتند خود را یکه و تنها دیدند. مانده و درمانده! رهبران اصلاح طلب میدان جنبش سبز را خالی کردند و به غرب گریختند و همین‌که پای‌شان به آمریکا و اروپا رسید (تبعیدی و خود تبعیدی) به سرعت جذب رسانه‌های اصلی و مراکز پُر پول امپریالیستی شدند و می شوند هنوز هم! بخش عظیمی از ارتش سبزها به آمریکا و اروپا صادر شدند! در غرب هژمونی اعتراضات و اکسیون‌های کم‌شمار مثل آب خوردن از دست چپ‌ها و سلطنت‌طلبان خارج شد و در اختیار اصلاح طلبان قرار گرفت. باقی‌مانده‌ی این جماعت در "شرف تسخیر مجلس خبرمگان با میانجی رفسنجانی و سید حسن و ری‌شهری و دری نجف‌آبادی بودند. هدف این جمع حذف جنتی و مصباح و آن یکی یزدی بود. اگر چه جناح رفسنجانی-روحانی اکثریت و همچنین ریاست مجلس خبرمگان را به طرف مقابل باختند اما رفسنجانی همچنان مدعی

بود که حتا در صورت اقلیت فقط به اعتبار حضورش در مجلس خبرمگان می‌تواند تکلیف رهبری آینده را یک سره کند. او با وجودی که خود یکی از دو سه نفر بنیانگذاران اصلی حکومت بود و به تمام پیچیده‌گی‌ها و اسرار ساز و کارهای نظام حاکم واقف بود با این حال یک جاهائی را درست نخوانده بود و پیش از آنکه بتواند رهبری سوم را – که از نظر او یا می‌باید شورائی باشد و یا برازنده‌ی حسن خمینی بود- تعیین و منصوب کند؛ رفت. اما پیش از رفتن دو هدیه به جناح خود داد. دولت روحانی و دانشگاه آزاد اسلامی. روحانی فردی امنیتی و البته پیشکار رفسنجانی بود. بدون رفسنجانی وزن روحانی تا حد هیچ کم می‌شد. به همین سبب بود که خانواده‌ی رفسنجانی علاوه بر القاب قدیمی لقب "رئیس جمهور ساز" را نیز به او بخشیدند. دور اول دولت روحانی با حمایت رفسنجانی و دلالتی ظریف به برجام انجامید. کسی به درستی نمی‌داند در نتیجه‌ی برجام چه میزان از دارائی‌های کشور آزاد شد. اما واقعیت این است که از قبل تعلیق تحریم صادرات نفتی و آزاد شدن مبلغ هنگفتی از پول‌های قفل شده دوره اول ریاست جمهوری روحانی به "خوبی و خوشی" تمام شد. توزیع دارائی‌های آزاد شده – در نتیجه‌ی برجام - و پول عظیم ناشی از افزایش تولید و صادرات نفتی بنا به صف بندی‌های طبقاتی رایج و موجود در جامعه‌ی ایران توزیع شد. چطور؟ عرض می‌کنم. ۹۶ درصد از این پول‌ها به جیب گشاد ۴ درصد از الیگارش‌های حاکم رفت (چنانکه قالیباف تشریح کرده بود) و بقیه هم لفت و لیس شد. وارد مسأله‌ی مسکن و واگذاری‌های عجیب و غریب – که یک نمونه‌اش هفت تپه است – و تورم و رکود و انجماد دستمزدها و رونق بازار "سرمایه موهوم" در بورس نمی‌شوم. با عروج ترامپ و انجام وعده‌ی انتخاباتی پاره کردن برجام فضای سیاسی داخل و خارج کشور ملتهب شد. در خارج بار دیگر اپوزیسیون راست رژیم چنجی به میدان آمد و زنگ دفتر پمپئو (وزیر خارجه‌ی ترامپ) یک پای ثابت ایرانی یافت! از سوی دیگر پیش بینی ناپذیری ترامپ دولت و حکومت ایران را نیز به شدت گیج کرد. آنان که می‌گفتند در صورتی‌که امریکا برجام را پاره کند ما آن را به آتش می‌کشیم از یک سو در مقابل وعده‌ی روحانی – ظریف ایستاده بودند که: "کمی صبر کنید شاید ماکرون واسطه شود یا خدا را چه دیدی بوریس جانسون وعده داده که...." و نشد! دور دوم و در غیاب رفسنجانی به نظر می‌رسید روحانی نیز کل اعتماد به نفس خود را باخته است. دوران حاضر جوابی و پینگ پنگ پلمیک با محافظه‌کاران تمام شده بود. هنوز سه چهار ماه نگذشته بود که متعاقب اعتصاب طولانی معطوف به "نان کار آزادی" هفت تپه، دی ۹۶ رسید. خیزش دی ماه دست راست نخبه‌گان بورژوازی یله داده در نیاوران را قطع کرد. تحدید فروش نفت و قفل شدن درآمد‌های نفتی و مهم‌تر از همه کاهش بهای نفت و گاز و به دنبال آن رکود ناشی از پاندمی کرونا دولت ورشکسته و درمانده‌ی روحانی را به بن بست کشید. تیر خلاص اما زمانی شلیک شد که روحانی – نوبخت شمشیر قتل مردم کارگر و زحمتکش را از رو بستند و قیمت بنزین را سه برابر کردند و بدتر از همه اینکه به ریش مردم نیز خندیدند و بازی مسخره‌ی "من نبودم دستم بود" راه انداختند. روزهای سرد آخر آبان ۹۸ خیابان‌های بیش از صد شهر کشور زیر پای حکومت و دولت داغ شد. در عرض سه روز و به ضرب مسلسل‌های دوشکا و تیربار و شاتگان‌های ساچمه زن خیابان و نیزار به خاک و خون کشیده شد. نرخ تورم مواد غذایی و مسکن به صد در صد رسیده بود. ارزش پول ملی لحظه به لحظه کاسته می‌شد. بیماران کرونا زده با وجود کشف واکسن مفید یکی پس از دیگری خفه می‌شدند. روزهای سیاه و شب‌های سرد و تباهی بود! با این حال روحانی ریش خود را رنگ می‌گذاشت و به ریش مردم مستاصل می‌خندید! برای همراهی با خیزش بنزین خونین هیچ یک از فوتبالیست‌ها و سلبریتی‌ها حتا اشک تمساح هم نریختند. براندازان دستان ترامپ- پمپئو- نتانیاهو را می‌بوسیدند و اصلاح طلبان در انتظار ظهور معجزه‌ی رئیس جمهوری جدید امریکا و احیای برجام بودند! رسانه‌های پرو سعودی و پرو انگلوساکسون در هماهنگی و همسویی با دولت محبوب بوریس جانسون و جان کری (روحانی – ظریف) خفه شدند. نه خاتمی و نه هیچ اصلاح طلب دیگری از

بازگشت سوخت به بهای قبلی و به نفع زحمتکشان دفاع نکردند. شعار "نان/ کار/ آزادی" از سوی هیچکدام از "بزرگان" و رهبران "رنگین کمانی" خیزش کنونی "زن/ زندگی/ آزادی" و "برای بوسیدن به وقت رقصیدن" تکرار نشد. در تجریش و نیاوران و قیطریه هیچ پورشه و مازراتی و بنزی بوق ممتد نزد. "برای" ماهشهر و نیزارهای خونین‌اش و "برای" اسلامشهر و بچه‌های پاپتی‌اش و "برای" اهواز و زحمتکشان تشنه‌اش هیچ ترانه سرودی خلق نشد. "برای" زندانیان آبان هیچ وکیل و سفیری از اسکاندیناوی و المان درخواست "کفالت سیاسی" نداد. نه مکرون و نه ترودو و نه جوزف بورل و نه هیچ‌یک از اعضای "اتحادیه‌ی تبهکاران مستقر در بروکسل" بیانیه نوشت! آبان ۹۸ لحظه‌ی سوختن مجدد "دوزخیان روی زمین" بود. محسن محمدپور کارگر ساختمانی نوجوانی بود که نه چهره‌ی جذابی داشت و نه نخبه بود و نه دانشجوی دکترای فیزیک بود و نه پدر دندانپزشک مقیم ینگه دنیا داشت و نه ظرفیت سوژه شدن برای امثال مولوی عبدالحمید و ناسیونالیست‌ها و ماموستاهای کوردستان و "جوانان پاریس نشین محلات تهران"! اما فاجعه‌ی سقوط هواپیمای اوکراینی – با تمام غم‌هایش – نخبه‌گان جامعه را به خیابان کشید تا جامعه‌ی مدنی خواب‌گزیده‌ی ایران بار دیگر بیدار شود و برای "دادخواهی" از "جامعه جهانی" درخواست "منطقه‌ی پرواز ممنوع" و تحریم کند، پای جاستین ترودو و اتحادیه‌ی اروپا را به منازعات داخلی ایران بگشاید و مثل برق رهبران مدنی جدید بسازد. کاریکاتورهای لوترکینگ و ملکوم ایکس یک شبه در الیزه و کاخ سفید و تورنتو ساخته شدند. وقاحت فعالان حقوق بشری متعاقب فاجعه‌ی دردناک سقوط هواپیمای اوکراینی چنان بود که به خود اجازه می‌دادند طبقه‌ی کارگر و مردم زحمتکش را به دلیل عدم همراهی با "دادخواهی" آنان به سخیف‌ترین شکل ممکن نکوهش کنند. اصلاح طلبان در مرکز این اعتراض ایستاده بودند. همان‌ها که دی ۹۶ و آبان ۹۸ را خیزش لومپن‌ها و حاشیه نشینان فراموش شده می‌دانستند. همان‌ها که از زبان عباس عبدی گفته بودند "یک رای نخبه‌گان دانشگاهی به مصطفی معین مساوی سه رای عمله‌ها به احمدی‌نژاد است." باری در هر دو فاجعه (شلیک به هواپیما و شروع و گسترش اپیدمی) دولت پنهانکاری کرده و افکار عمومی را سرکار گذاشته بود. بی جا شده‌گان دو سیل و زلزله دست‌شان به جایی بند نبود. دو گانه‌گی بهای ارز "جهانگیری" پول رانتی کلانی را به جیب غارتگران وام‌های دولتی سرازیر کرده بود. موسسات مالی اعتباری – که عموماً به نهادها و مقام‌های ارشد حکومت تعلق داشتند – پول‌های سپرده‌گذاران را بالا کشیده بودند. دلالتی و مفتخواری حرف اول و آخر اقتصاد را می‌زد. ارز ۴۲۰۰ تومانی که فقط به دارو و آرد و یکی دو قلم کالای ضروری دیگر اختصاص یافته بود به دلیل نفوذ آقا زاده‌گان و خانم زاده‌گان امثال نعمت زاده از قاجاق و احتکار دارو یا فروش در بازار سیاه سر در می‌آورد. وزیر خارجه‌ی دولت برای تیرئهی خود و رئیس‌اش – طی گفتگو با فلان روزنامه نگار – دولت روسیه را طراح سیاست‌های خارجی ایران و دلیل شکست برجام معرفی می‌کرد. در این میان تلاش روحانی برای حراج شستا و کل هستی تامین اجتماعی به خنس خورد و برنامه‌ی "آزاد سازی نهایی بازار" به فرجام نرسید. در نهایت پاسخ کابینتالیستی کل جریان اصلاح طلبان و حامیان رنگارنگ – شان به بحران کابینتالیستی ایران با دولت روحانی و مجلس لاریجانی به بن بست کامل رسید. این پاسخ ادغام در اقتصاد سیاسی سرمایه‌داری غرب بود. تسلیم بی چون و چرا در برابر "پیشنهاد‌های سکسی" مدیران عامل شرکت‌های نفتی توتال و ایرباس و پژو در داووس بود!

در اواخر قرن گذشته بورژوازی ایران به منظور رفع موانع انباشت سرمایه نیازمند "تجدید آرایش طبقاتی جدید" بود. جمهوری سوم با دولت رئیسی و مجلس قالیباف و یکدستی کامل حکومت – دولت با همین هدف به قدرت رسید. خیلی زود دانسته آمد که این دولت نیز ناتوان‌تر از آن است که بتواند گشایشی در وضع روزمره‌ی مردم زحمتکش ایجاد کند چه رسد به خروج از بحران.

بعد از تحریر

اگر "نواله ناگزیر" اجازه دهد و توانی مانده باشد و توقف موقت در استمرار کار و بار کتاب‌های نیمه تمام مجالی فراهم سازد ادامه این مباحث را در همین جا با تاکید بر اهداف "جمهوری سوم" و در ادامه "خاستگاه طبقاتی" خیزش جاری پی خواهیم خواهم گرفت. اگر هم این مجال به هر دلیلی دست نداد لحن گاه و بیگاه صلب و تند نویسنده و بی پاسخ ماندن کامنت‌های‌تان را به بزرگواری خودتان ببخشید.

محمد قراگوزلو

۲۶ آذر - قوس - ۱۴۰۱ / ۱۷ دسمبر